

بررسی مبانی شکل‌گیری هویت عرفانی فرد در آثار مارگریت یورسونار

مریم هوشیار^۱

دکتر ایلمیرا دادور^۲

چکیده

مارگریت یورسونار به عنوان نویسنده‌ای مطرح است که با اندیشه‌ای فلسفی از خودشناسی و در جستجوی کمال و کرامت انسانی طی روندی تکاملی به هویتی عرفانی در مفهومی کلی دست یافته است. خود آگاهی فلسفی به شناخت حقیقت و واقعیت انسان می‌پردازد و نویسنده مصداق این هویت یابی را با خلق شخصیت‌های رمانی تبیین کرده است. تعریف انسان‌ها از حقیقت وجودیشان در اسطوره‌ها بارها به اشکال متنوعی ذکر شده است؛ طرح‌واره‌های اسطوره‌ای در ادبیات به همراه دیدگاه‌های تاریخی نویسنده به ساختاری در معرفت نفس بدل می‌شود. در این مقاله کوشیده ایم تا با رویکردی تحلیلی، مسیر مارگریت یورسونار در ترسیم هویت و درکی انسان‌شناسانه از هویت عرفانی پردازیم و با بنمایه‌ای از پندار انکار نفس نیچه، معرفت نفس را از طریق در آمیختگی اثر و هنرمند و بدین ترتیب خود واقعی را از درون خود شخص تبیین کنیم.

واژگان کلیدی: هویت، عرفان، اسطوره، تاریخ، یورسونار، نیچه.

۱- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فرانسه، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران
maryam.houshiar@gmail.com

۲- دانشیار ادبیات تطبیقی گروه زبان و ادبیات فرانسه، دانشگاه تهران، ایران idadvar@ut.ac.ir

تاریخ پذیرش

۹۷/۱۱/۳

تاریخ دریافت

۹۷/۶/۴

مقدمه

بنیاد هر فلسفه وجودی معرفت نفس است. در معرفت نفس، خود شناسی اخلاقی با تعاریفی که فلاسفه ارائه داده اند بدان معناست که انسان به نفس خود بیاندیشد، صفات و استعدادهایش را بشناسد و سپس به یک سازندگی اصولی دست یابد. یقیناً تا هنگامیکه انسان از شناخت صفات خود غافل است قادر به تعالی نیست. اما انسان چگونه می تواند به حقیقت وجودی خویش دست یابد و به خود واقعی مجالی برای ظهور بدهد؟ امکان رسیدن به معرفت با چه شرایطی حاصل می شود؟ چگونه مارگریت یورسونار (Marguerite Yourcenar) راه رسیدن به خودشناسی و هویت را درمی یابد؟ مارگریت یورسونار خودشناسی را با نگرشی فلسفی مطرح می کند. وی به عنوان یکی از پیروان اصول فلسفی نیچه (Nietzsche) با تردید در اعتبار سنتی "من" به شناختی عرفانی از هویت دست می یابد. از دیدگاه نیچه، اساس هویت از پیش تعیین نشده است، بلکه با ساختارهای حاکم بر جامعه شکل می گیرد. نیچه در پیش گفتار *فراسوی نیک و بد*، قالب جدیدی از "من" بنا کرده است و با رد پندار دکارت (Descartes) آن را مبتنی بر قواعد دستور زبانی می شناسد: "اندیشه هرگاه که بخواهد می آید، نه هرگاه که می خواهیم" (به نقل از نیچه، ۱۹۰۲: ۵۷۴). تجلی فلسفه نیچه در آثار یورسونار با تردید دائمی در ارزش وجودی "من" نگرشی نوین در الگوی شناخت انسان از هویت بنیان گذاری کرده است.

مارگریت یورسونار با خلق رمان *خاطرات آدرین* که پندنامه آدرین (Hadrien) امپراتور رم در قرن دوم میلادی، برای جانشین خود می باشد، برای رهایی انسان از قدرت مخرب زمان، حفظ او از فنا پذیری و تضمین کرامت انسان به اسطوره متوسل می شود تا نوشتار را با زیبایی شناختی تعالی بخشد و زنده کند. چگونه اسطوره این امکان را در در رسیدن به کمال، ثبات و ابدیت فراهم می کند؟ به نظر یورسونار "اسطوره با طرح واره ای کلی و بی انتها با ساختاری واحد، کامل و غیر قابل تغییر می تواند مجموعه ای از هر نوع دگر باشی را در قالبش امکان پذیر نماید. اسطوره دارای ساختاری زنده، منعطف و پویا است که تنها با بازی دگر باشی خود را حفظ می کند و غنا می بخشد." (به نقل از لولانگ، ۲۰۰۱: ۲۱)

زنون (Zénon) در *اثر سیاه* نمادی از یک فیلسوف قرن شانزدهم و کیمیاگری معرفی شده است، کسی که به دنبال حقیقت و به دلیل دیدگاه های ارتودکسی اش دربارهٔ مذهب

_____ بررسی مبانی شکل‌گیری هویت عرفانی فرد در آثار مارگریت یورسونار (۱۹۶-۱۸۳) ۱۸۵

و علم، در دادگاه قرون وسطی استنطاق می‌شود. عده‌ای درکش می‌کنند و عده‌ای با درک متفاوت او مخالفند. در این میان آزادیش و به دنبال آن زندگی خود را می‌بازد. این اثر که نغمه آزاداندیشی را می‌ستاید با نوشتاری تخیلی بر اساس حقایق تاریخی تدوین شده است. زنون در تقابل با عقاید زمانش به اندیشه‌ای آزاد از ماهیت وجودی می‌رسد، مسیر فلاسفه کلاسیک را رها می‌کند و در تلاش است تا با ارجاع به گذشته از آن عبور کند و مسیری به سوی آینده بیابد.

نویسنده در پی دستیابی به حکمت انسانی خود که آن را ثمره^۶ فرآیندی رو به رشد و مرحله‌ای می‌داند، ناتانائل (Nathanaël)، شخصیت داستان مردی مبهم را خلق می‌کند. او انسانی معمولی و تقریباً حاشیه‌ای است که درک محدودی دارد و فاقد بصیرت و درایت شخصیت‌های پیشین می‌باشد. او از زندگی به آن نحو که برایش پیش می‌آید خرسند است؛ من درونی خود را با جلوه‌ای از تعدد، تلفیق و در هم آمیخته شدن با غیریت توجیه می‌کند و این نهایت آرمان اوست.

بحث و بررسی

۱- تاثیر پذیری از ساختار اسطوره

مسئله اصالت وجود از شناخته شده ترین مسائل فلسفی است. روح و نفس آدمی مانند گیاهی است که رشد و نمو آن دارای برنامه خاصی است و با کسب درجات پی‌درپی به کمال مطلوب خود می‌رسد و در عمل نفس را رشد می‌دهد. "اشیاء و افراد همواره درگیر ناپایداری بنیادین هستند." (همان ۸) زمان همه چیز را با خود همراه می‌کند. همه چیز پیوسته در تغییر و در حرکتی پیوسته است. مارگریت یورسونار در این تغییر به دنبال شیوه‌ای برای کرامت نفس است. "همه چیز از ما می‌گریزد، حتی خودمان [...]. ساختار حقیقت وجودی من از بیرون شکل می‌گیرد [...]. بایستی به نامه‌ها و خاطرات مراجعه کنم تا این یادگارهای شناور را تثبیت کنم" (به نقل از یورسونار، ۱۹۶۴: ۲۳۵) پس چگونه انسان می‌تواند در برابر این فنا پذیری رستگار شود؟ چگونه برای رسیدن به جوهره وجودی خود با ساختاری بشری به جایگاهی نائل شود که تغییری در آن راه پیدا نکند؟

اگر چه همه چیز در تغییر است اما این تغییر مداوم بهانه‌ای برای رها کردن مبارزه نیست. حتی در صورت مرگ جسمانی بایستی این زندگی را با طرحی شفاف امتداد داد. از

آنجا که نفس انسان جلوه ای از صورت ربانی است، دارای جنبه جسمانی و روحانی می باشد. از این رو نویسندگی ابزاری جهت کشف و ارتقاء نفس و نوشتن انگیزه ای جهت دستیابی به جوهر ذات مطرح می شود.

مارگریت یورسونار رابطه^۶ میان خودسازی و خودشناسی را از جوانب متعددی بررسی می کند. اسطوره سازی *خاطرات آدرین* با ابعادی آموزشی و پندمدارانه در بردارنده^۷ حکمتی متعالی است. اسطوره با پردازش مداوم مسئله انسان تجلیگاه شناخت هویت است. چرا که همواره به مسئله انسان و سرنوشت او می پردازد: ما کیستیم؟ از کجا آمده ایم؟ به کجا می رویم؟ اسطوره با سرنوشت بشر گره خورده است و تداوم جایگاهش در ادبیات این موضوع را توجیه می کند. اسطوره ها به جهت بهره مندی از ویژگی های تصویرسازشان قالبی کهن را منتقل کرده و باز زنده سازی می شوند. انسان از آغاز و در طول حیات خود برای پاسخگویی به حوادثی که در دایره زندگی اش رخ می دهد و همچنین برای شناختی درست از ناشناخته ها، به جستجوی خصوصیت الهه ها و ایزدها می پرداخته است؛ لذا اسطوره ها در برآیند تخیلات انسانی قرار می گیرند. نماد های اسطوره ای بیانی برای کوشش انسان در درک خود شناسی است و کتاب *خاطرات آدرین* با ساختاری اسطوره ای هویت محور است. در اینجا اسطوره به عنوان شیوه ای در داستان پردازشی مطرح نیست، بلکه امپراطور آدرین راوی داستان به واسطه^۸ آن مجالی برای تأملات اندیشمندانه در قالب پند، تمثیل و حکمت به شیوه اخلاق گرایان کلاسیک فراهم می کند تا هویت از بعد زمان و مکان عبور کرده و کلیت پیدا کند. از این نظر اسطوره زبانی با ساختاری همگانی، فراگیر و زنده دارد و آدرین می کوشد تا معرف انسان آزادی باشد که تعبیری عینی از این نظام منحصر به فرد است. در باور آدرین آدمی همواره در حال دور شدن از جایگاه حقیقی اش می باشد و اسطوره در سه مرحله او را به اصالت وجودی اش باز می گرداند:

۱- اسطوره میان انسان و طبیعت همنوایی برقرار می کند

۲- گذر از همنوایی به نا هماهنگی

۳- بازگشت به هویت

آدرین در این مجاهده به عصر طلایی هرکول اشاره دارد، دورانی که حاکمیت صلح باعث شکوفایی زمین شده و با ثباتی درونی همراه است. نگاه آدرین به دوران هرکول منحصر

— بررسی مبانی شکل‌گیری هویت عرفانی فرد در آثار مارگریت یورسونار (۱۹۶-۱۸۳) ۱۸۷

نمی‌شود و یک بار دیگر ژوپیترا را به عنوان نمادی از عدالت مطرح می‌کند و سعادت و بالندگی رم را در گرو حضور او می‌داند، بنابراین دوران خود را با عصر او قیاس می‌کند و سودای عصر طلایی او را در سر دارد. در این مقطع به دنبال آشنایی او با آنتینوس و روابطش با این عشق متعالی، خود را الهه‌ای می‌بیند که همچون زئوس منجی هستی است؛ اما ضعف، بیماری و ناتوانی جسمی، قابلیت او را کم رنگ می‌کند. از سوی دیگر مرگ آنتینوس حقیقتی انکارنشدنی را یادآوری می‌کند:

"از این پس کهولت و مرگ با این شکوه درآمیخته می‌شود، انسان‌ها از من دور می‌شوند و مرا همچون گذشته با زئوس قیاس نمی‌کنند... [برای آن‌ها من یاد آور پلوتون ایزد تاریکی خواهم بود." (به نقل از یورسونار، ۱۹۵۱: ۳۰۶)

در این میان اسطوره آرامش را مهیا می‌کند. با مرگ آنتینوس و بازآفرینی اسطوره، آدرین همانطور که زندگی را می‌آموزد، مرگ را نیز درک می‌کند.

قهرمانان اسطوره‌ها به گونه‌ای بهم پیوسته و مرتبط اند تا داستانی منسجم را خلق کنند که مفهوم آن یادآور اسطوره نخستین و ایدئال است. این بهم پیوستگی شخصیتها را علیرغم خواست شان و با تقدیری که نیروی فراتر از قدرت آنها دارد و قادر به گریز از آن نیستند، به پیش می‌راند تا قالب روایی ماجرا را بسازد. اسطوره در این ساختار ثابت در پی گذر از رویکردی است که فاقد این ویژگی هاست. موقعیت‌های کلی را بیان می‌کند و بدین ترتیب ماهیتی کلامی و هستی‌شناسانه دارد. لذا از خلال الگوی نخستین در صدد کشف ماهیت است تا موجودیت به دنبال یکدستی است تا گوناگونی. پیوندش را با انسان قطع نمی‌کند؛ بلکه به او ثبات می‌بخشد و از قید حوادث بیرون می‌کشد. از این رو اسطوره نه تنها کلیتی همگانی دارد، بلکه متعلق به مقطع زمانی مشخصی نیست، پس شاهدهی برای تقدیر و سرنوشت بشر می‌باشد قدرت مافوق مرموزی که حتی بر ایزدها و الهه‌ها نیز نفوذ دارد. نمادی برای نبرد کمال و انحطاط است و قهرمان الگویی مسلم از سرنوشت تمام انسانهاست. "این پدیده متکثر می‌شود، به شکل‌های متنوعی بروز می‌کند و با خلق چند زمانی، مرزهای محدودکننده‌اش را فرو می‌ریزد." (به نقل از دلکروا، ۱۹۹۵: ۲۳۱) برای یورسونار، آدرین مظهر انسان آزادی می‌شود که در عین تنهایی به همه تعلق دارد.

بدین ترتیب نوشتار این خاطرات به راوی این امکان را می دهد تا در قالب اسطوره ساختار بندی شود و هویت انسان را از محدودیت زمان و مکان خود برهاند و از این رو جاودانگی و حیات ابدی می یابد: "ابر انسان به عنوان انسانی متعالی و ورای ادراکات محقق شده و ظهور پیدا می کند." (به نقل از دپرز، ۱۹۹۳: ۱۷۷)

۲- پیرنگ تاریخی هویت

آثار داستانی مارگریت یورسنار به خلق شخصیت‌هایی می پردازد که از پیرامون خود جدا نیستند. نویسنده در صدد کشف روابط تنگاتنگ و گاه تقابلی است که آدمی را به دنیای اطرافش پیوند می زند. راه دستیابی به هویت در مفهوم کلیت تاریخ از دو لحاظ مورد توجه است که بی ارتباط بهم نیستند. نخست صبغه تاریخی داستان با تکیه به زمان مجالی برای درک حکمتی فرا زمانی فراهم می کند و در گام بعد پیوندی میان او کلیت هستی برقرار می کند.

مارگریت یورسنار هویت تاریخی انسان را به عوامل مختلفی پیوند می زند. نخست، تاریخ زمان فرد بر سرنوشت او تأثیر می گذارد؛ سپس سرگذشت شخصی از تولد و سال‌های جوانی مسیر او را تعیین می کنند و در نهایت تاریخ اجدادش میراث او را می سازد. بدین ترتیب پیوسته تأثیری دو سویه از گذشته و حال بر هر فردی اعمال می شود و تاریخ بشری در یک نوع در آمیختگی پیچیده از تاریخ فردی و جمعی جای می گیرد.

نیچه، در تعریف مفهوم ابر مرد، انسان را محصول جامعه ای می داند که در آن زندگی می کند: "برای خودشناسی نمی توان به بررسی بی واسطه خود اکتفا کرد: ما نیازمند تاریخیم، چراکه سیلان موجی از گذشته از ما عبور می کند؛ ما چیزی نیستیم، مگر آنچه که از این جریان در هر لحظه تجربه می کنیم." (به نقل از نیچه، ۱۹۹۸، ج ۲: ۱۱۳)

از این رو یورسنار معتقد است که می بایست در "تاریخ غوطه‌ور شد تا شخصیت‌ها تثبیت و درک شوند. مهم است که همه چیز را در خصوص موقعیت سیاسی اجتماعی زمانی و مکانی که شخصیت‌ها در آن، جا گرفته‌اند بشناسیم." (به نقل از یورسنار، ۱۹۶۶: ۴۲) بدین ترتیب خواننده به لطف مستندات جامع تکامل شخصیت‌ها را پیگیری می کند. در این بین نویسنده خود را ملزم می دارد تا حد امکان با شخصیت تاریخی هویت سازی نماید و توصیفاش را با اطلاعاتی که پیش از این در اختیار نداشته است ارتقاء دهد؛ لذا فهم

_____ بررسی مبانی شکل‌گیری هویت عرفانی فرد در آثار مارگریت یورسونار (۱۹۶-۱۸۳) ۱۸۹

درونیات شخصیت قرن دوم فاصله زمانی را از میان برمی‌دارد. این تخیل فعال گذشته‌نگر به منطبق روایی داستان انسجام و معنا می‌بخشد: "شخصیت‌های تاریخی تجلی اسطوره‌ای شخصی می‌شوند." (به نقل از دلکروا، ۱۹۹۵: ۱۷۷) اکثر این اسطوره‌های فردی با واقعیات محیط پیرامون خود ترکیب می‌شوند. برخی از شخصیت‌های او حوادث را اموری بدیهی می‌دانند و تسلیم آن می‌شوند وعده‌ای مانند زنون قهرمان / اترسیاه این شرایط را نمی‌پذیرند و نبرد را تا انتخاب مرگ پیش می‌برند.

نیچه در باورش به تکرار ابدی تاریخ معتقد است که همه^۴ تاریخ یکسره در حال تکرار است:

"چه می‌گویی اگر روز یا شبی، اهریمنی در تنهایی ات رخنه کند و به تو بگوید: باید زندگی‌ات را به همان گونه که سپری کردی، بار دیگر و به دفعات بسیار تجربه کنی؛ هیچ چیز تازه‌ای در این زندگی نخواهد بود هر لذت هر فکر و هر گله و شکایتی در طول این زندگی به همان ترتیب و توالی برایت تکرار می‌شود. اگر چنین فکری بر تو مسلط شود تو را تغییر خواهد داد و از آنچه که هستی چیز دیگری می‌سازد و تو را دگرگون می‌نماید. تو درباره هر چیز و از خود می‌پرسی که آیا می‌خواهی چنین چیزی یکبار و بارهای بار باز گردد؟ این پرسش همچون بار سنگینی بر اعمال تو سنگینی خواهد کرد. آنگاه تو خود و زندگی خود را چگونه باید دوست بداری که دیگر آرزویی جز این و تایید جاودان آن را نداشته باشی؟" (به نقل از نیچه، ۱۹۸۲: ۳۴۲)

اساس اصل بازگشت ابدی این است که هر آنچه تاکنون بوده و هست پیشتر از این بارهای بار بوده است و از این پس بارهای بار بدون اندک وقفه‌ای تکرار خواهد شد. تمام رویدادها، کوچک و بزرگ، خوب یا بد حتی فکری که اینک به ذهنمان می‌رسد در خلال دوره‌های بی‌پایان بازگشتی ابدی به یک زندگی نو یا یک زندگی بهتر یا زندگی مشابه و بلکه به همین زندگی خواهد داشت.

در این اصل با تجربه وجودی نیچه روبرو هستیم. هنگامی که می‌گوید: "چه می‌گویی..." به واقع از یک وضعیت وجودی سخن می‌گوید که برای سرنوشت آدمی تعیین‌کننده است؛ چرا که با این پاسخ به هستی و زندگی خود معنا و حقیقتی فراتر از ارزش‌های کنونی قائل خواهد شد. می‌بایست به آموزه دل‌سپرد و بدین ترتیب هستی و زندگی خود را ساخت، این جهان تکرار شونده را پذیرفت و در برابر تمام‌گرایی‌های انکاری مقاومت نمود.

یورسونار با توجه به خصوصیت تکراری زندگی در ادوار مختلف تاریخی به تشابهی می‌رسد که تصویری از یک حرکت دوره ای را به نمایش می‌گذارد: "حرکتی مارپیچ که هیچگاه به نقطه شروع باز نمی‌گردد[...]. علی‌رغم تغییرات ساختاری جوامع حرکت اشیاء در گیر شروعی ابدیست". " (به نقل از دلکروا، ۱۹۹۵ : ۱۷۸) بدین ترتیب می‌توان از تاریخی ما فوق ماده گفت که در آن گذشته و حال در چرخه ای دوره ای تلاقی دارند و تنها یک بعد از آن بر جا مانده است و آن حقیقت ماهیت زندگی انسان هاست.

نیچه باور دارد که زندگی تنها در زمان حال است که واقعیت دارد و فقط از این رهگذر می‌توان شدت و قدرت آن را تجربه کرد. کلام نیچه درباره ابر مرد نیز ناظر بر این منظور است: "ابر مرد کسی است که بتواند با اراده قوی خود بر تاریخ غلبه کند یا دست کم تلاش کند بر آن مستولی شود." (به نقل از نیچه، ۱۹۹۸، ج ۲: ۱۱۳) از این رو مفهوم بازگشت ابدی و فلسفه تاریخ به معنای رایج آن نیست، بلکه تداعی کننده قدرت زندگی و نحوه برداشت ارادی از واقعیت بالفعل و در نتیجه اثبات برتری انسان است که بر تقدیر خود پیروز می‌شود، حتی اگر همانند زنون به بهای از دست دادن جان فراهم شود.

در آثار مارگریت یورسونار، به پیروی از نیچه، بین تاریخ و زمان وهمچنین میان گذشته به عنوان موضوع مورد مطالعه تاریخ یا همان تاریخ نگاری، و عصری که سپری می‌شود، تفاوت هست. اوبا نگاه یک مورخ به گذشته برمی‌گردد و با نظر یک فیلسوف به زمان می‌نگرد. از این رو پیوسته لحظه حال به گذشته می‌پیوندد و تاریخ چیزی غیر از گذر لحظه‌ها نیست؛ از این رو قهرمان‌ها در هر دوره و زمان - دور یا نزدیک - جزئی از تاریخ محسوب می‌شوند. لحظه ای که سپری شد، نقطه تلاقی گذشته و حال است. مارگریت یورسونار در صدد درک این سیلان زندگی است. نقطه کانونی که در همان لحظه شروع در گذشته بلعیده می‌شود و بی‌وقفه آغازی دوباره می‌یابد.

به باور نیچه بایستی از انسان امروزی پلی به سوی ذاتی زد تا در آن جایگاه بر ذاتی که تاکنون داشته چیره گردد و این ذات را ابر مرد می‌شناسد. در *خاطرات آدرین*، اسطوره میان گذشته، حال و ابدیت پلی می‌زند. اما بنیاد روایی *اثر سیاه*، زندگی بی ثبات و بحران مذهبی و سیاسی قرن شانزده را به خودسازی زنون پیوند می‌زند. در این مورد زمان با مبنای تحول ساز مطرح است. عبوراز تضادها و دوگانگی‌هایی که پیوند میان بودن و درک

_____ بررسی مبانی شکل‌گیری هویت عرفانی فرد در آثار مارگریت یورسونار (۱۹۶-۱۸۳) ۱۹۱

چگونه بودن را گسسته و دستیابی به معرفت را هموار می‌سازد. چنین نگرشی درک تاریخی مارگریت یورسونار را از نمود زیبایی‌شناسی و یا عملکرد یک مورخ متمایز کرده است و رویکردی فلسفی با جایگاهی انسانی به آن می‌دهد؛ بنابراین قائل به جدایی فرد از دیگر افراد جامعه نیست و هر فرد را متعهد بر انجام تکلیفی می‌داند.

نیچه موجودیت انسان را منحصر به فرد نمی‌داند، بلکه معتقد است وجود آدمی از "من"های متعددی تشکیل شده است: "جسم ما جایگاه جان‌های متعددی است" (به نقل از نیچه، ۱۹۹۸: ۲۲) و باور دارد که "با گرایش به تاریخ، نه فقط یک جان ابدی، بلکه جان‌های ابدی بسیاری را در وجود خود گنجانده ایم." (همان ۷۱۱)

مارگریت یورسونار در مثال بارزی در فصل "تنوع، تکثر، چندگانگی" از کتاب *خاطرات آدرین زندگی درونی آدرین را چنین توصیف می‌کند:*

"اشخاص مختلفی در وجودم فرمانروایی می‌کنند؛ اما این دیکتاتور مخلوع به سرعت قدرت را باز پس می‌گیرد [...] از این رو افسر دقیق [...]، خیال پرداز محزون ایزدها [...]، عاشق پاک باخته [...]، سیاستمدار بعدی [...]، زیاده‌گوی سبک سر [...] و به یقین باید از این شخص تو خالی، بی‌نام و بی‌مقام در تاریخ یاد کنم. این من، همانند آن من‌های دیگر وجود دارد." (به نقل از یورسونار، ۱۹۵۱: ۳۲۸)

مفهوم کثرت این جان‌های متعدد که موجودیت "من" را شکل می‌دهند در عبارت موجزی از ذهن موشکافانه^۴ زنون خلاصه می‌شود: "منی واحد با متغیرهای موجود در باطنم." (به نقل از یورسونار، ۱۹۶۸: ۶۹۹) ناتانائل موجودیت اش را ظهور و بروز تمام کسانی می‌داند که تاکنون شناخته است و گذشته اش را ساخته اند. در وجودش ویژگی‌های متمایز کننده با دنیای بیرون بتدریج محو می‌شود و جهت پیوند با هستی رنگ می‌بازد.

همانطور که نیچه در نامه به گانس به صراحت تصریح می‌کند: "زمانی هست که دیگر نویسنده نه از خود بلکه از دیگران و برای دیگران می‌گوید." (۹ دسامبر ۱۹۷۶) و بدین ترتیب شخصیت‌های یورسونار از محدودیت‌های فرد در زمان و مکان فراتر می‌روند تا بر ماهیت وجودی بشر متمرکز شود.

۳- حدود هویت معرفتی

خودشناسی همواره از اصلی ترین پرسش های بشری بوده است و مسئله اصالت وجود و خودآگاهی به عنوان اساسی ترین رویکرد مستلزم آن است تا باورهای خود را به چالش کشیده و بر اساس آن اهدافمان را تعیین نماییم. در شخصیت های مارگریت یورسنار بر پایه کنشی میان "بودن و شدن" (به نقل از نیچه، ۱۹۹۸، ج ۲: ۱۱۷) از شناخت به موجودیت می رسیم. بدین ترتیب در راستای این چالش خودآگاهی شخصیت ها و برای درک ماهیت وجودی خود از مشاهده غیر مستقیم استفاده می کند. موجودیت قهرمانان با پرسش های درباره خود و هویت در کنشی تقابلی و سازنده قرار می گیرند و چنان معرفی می شوند که نسبت به مفهوم "من" وجودی خود تردید کنند. آدرین به جای شروع با اتو بیوگرافی کلاسیک یعنی با بیانی از خانواده، تولد، کودکی و... تردید خود را به سادگی داستان زندگی خود را شروع می کند.

"هر زمان که زندگی ام را در نظر می گیرم، با این موضوع مواجه می شوم که آن را جرمی بی شکل تصور کنم. تصور یک قهرمان، نظیر آنچه برای ما توصیف شده است، کار ساده ای است. مانند تیری به هدف می خورد. دور نمای زندگی من از مناطق کوهستانی با اجزاء متنوعی تشکیل شده است که بالا و پایین می شوند. من در این تنوع و بی نظمی حضور فرد را می بینم. اما گویی شکل آن تا حدی تحت فشار جامعه و شرایط حاکم بر آن است، شبیه خصوصیات مبهمی از بازتاب یک چهره در آب می باشد" (به نقل از یورسنار، ۱۹۵۱: ۱۲۵)

در اینجا آدرین درباره هویت اش در کنشی تقابلی قرار گرفته است.

زنون نیز، در رمان *اثر سیاه*، اسم و چهره خود را مورد پرسش قرار می دهد تا از این طریق هویت فردی به طور طبیعی تعریف شود. او را می توان جزء افرای دانست که پیایی از تعلق داشتن به یک نام و یک چهره شگفت زده است. یورسنار در شخصیت پرداززی زنون، همانند سنگ ریزه هایی که از مقابل آینه می گذرند، تعلق به این تصویر را همچون هویتی پاره پاره و نامطمئن بیان می کند که انعکاسی از افکار او در آینه چند وجهی است. او چهره مشخص قابل تمایزی نمی بیند، بلکه تصاویری چندگانه و تکه تکه از اشکال متعددی را مشاهده می کند که مطابق قوانین نور به هم فشرده شده اند. به این طریق تجربه زنون از

_____ بررسی مبانی شکل‌گیری هویت عرفانی فرد در آثار مارگریت یورسونار (۱۹۶-۱۸۳) ۱۹۳

هویت بیان می‌شود. این هویت، همانند هویت آدرین ناپایداراست و به طور مشخص مختص اوست.

ناتانائل در ارزیابی‌های خود این کار را غیر ممکن می‌داند، چرا که در نگاه او این گذشته به او تعلق ندارد، بلکه گذشته^۶ افراد و اشیائی است که او در امتداد مسیر خود با آن‌ها رو به رو شده است. اومی تواند برخی از آن‌ها را یک بار دیگر تجسم کند، با این حال خود را نمی‌بیند. از این رو ناتانائل زندگی خود را از چشم دیگران و جهان اطراف خود می‌بیند. در واقع این "خود" از تأملات وی و افکارش به طور آشکار غایب است، به گونه‌ای که در نهایت این پرسش برای او مطرح می‌شود که آن شخص ابتدایی که "خود" می‌نامید، چه کسی بود و از کجا می‌آمد؟ پیوند او با دنیای اطراف بریده می‌شود و فاقد ویژگی‌های مادی می‌شود: بی‌زمان، بی‌مکان و بدون هویت. چنین ترفندی امکان درک فرد و کلیت او را ساده‌تر می‌سازد.

یورسونار در راستای این چالش خودآگاهی شخصیت‌هایش و برای درک ماهیت وجودی خود از مشاهده غیرمستقیم استفاده کرده است. لذا فرآیند خودآگاهی نه تنها در شخصیت‌های داستانی بلکه در اشاره نویسنده به خودش قابل بررسی است:

"وجودی که به آن به عنوان من اشاره می‌کنم، در دوشنبه ۸ ژوئن ۱۹۰۳ حدود ساعت هشت صبح در بروکسل پا به عرصه^۷ زندگی گذاشت [...] این کودک که در واقع خودم هستم، به سختی می‌توانم درباره اش شک کنم. برای غلبه بر احساس عدم واقعیتی که این هویت و شناسایی به من می‌دهد، هنوز مجبورم همان طرزفکری را داشته باشم که در آفرینش شخصیت‌های تاریخی‌ام به آن متکی بودم تا بتوانم درباره^۸ تأملات دیگر زندگی‌ام بگویم." (به نقل از یورسونار، ۱۹۷۴: ۷۰۷)

این گفته به روشنی بیان می‌کند که برای مارگریت یورسونار، هویتی که آن را "خود" یا "وجود" تعبیر می‌کند شبیه شخصیت‌های داستانی اوست. از سوی دیگر چنین احساس عدم قطعیتی برای او نگرانی یا تشویش آور نیست و آن را با حسی از نقصان یا به عنوان یک مسئله در نظر نمی‌گیرد، بلکه بخشی از تجربه^۹ انسانی است که آرزو دارد تا آن را به طور زیباشناختی بیان کند. یورسونار با پیروی از این اصل نیجه "کالبد ما جایگاه جان‌های متعدد است" (به نقل از نیچه، ۱۹۹۸: ۲۲) حدث این قاعده را دارد و معتقد به چندگانگی

"من" است. نکته مهم این است که تمایل او در شرح دقیق و وضوح مطلب جهت کشف واقعیت می باشد، از این رو نویسنده همانند شخصیت هایش پیوسته با جهان پیرامون خود ارتباط دارد.

چنین گذری از "من" شخصیت های داستانی به "من" نویسنده موضوعی فراتر از فنون روایت است و رویکردی شناختی دارد. موجودیت "من" مقوله ای فلسفی و روانشناختی است که در آموزه نیچه خلاصه شده است. تعدد شخصیت ها در راستای تردید نیچه مفهوم تازه ای در خصوص هویت مطرح می کند که می توان آن را همان "من نامطمئن و متغیری" دانست که مارگریت یورسونار با صحنه بر آن تصریح می کند که نمی توان درباره آن قاطعانه سخن گفت. نویسنده از سرنوشت خود گریزی ندارد، پس شکوه چندگانه وحدت ذات را می پذیرد و به آن رضایت می دهد.

نیچه نظریه فاعلی که برگرفته از اندیشه دکارتی است، مردود می داند و به مفهوم بودن و شدن معتقد است:

"این تحریف وقایع است که بگوییم "من" به عنوان نهاد تعیین کننده گزاره اندیشیدن است. چیزی می اندیشد، اما این که این چیز همان من قدیمی و معروف است، پنداری واهی است و ادعایی بیش نیست؛ بنابراین نمی توان برای آن قطعیتی متصور شد." (به نقل از نیچه، ۱۹۸۲: ۵۷۳)

از این بیان چنین استنباط می شود که اقدامات و عملکرد های فرد، هویت "من" را تعیین می کند. گویی که در اقدامی ارادی هویت فرد به باز تعریفی متعالی دست یافته است و شخصیت های نویسنده تجسمی از ذات پنهان او می شوند. ظهور و بروز آموزه نیچه در بیان "من معلول است" (به نقل از نیچه، ۱۹۰۲: ۵۷۵) تجلی می یابد. نویسنده اثر را خلق نمی کند، بلکه اثر اوست که به وی موجودیت می بخشد و هویت ساز او می گردد. بر این اساس موجودیت بشر از طریق آفرینش تحقق می یابد. موجودیت نویسنده فاعل قائم به موجودیت پدیده (شخصیت ها) و اثر هنری او می شود. از آنجا که ذات اثر هنری اساس و منشاء آفرینش است آن را فقط از طریق مطالعه موجودیت اثر هنری می توان شناخت. بدین ترتیب با باز سازی نظریه فاعلی، یورسونار از خود خلق شدن را الزامی معرفتی در تکمیل سرنوشت بشر محسوب می نماید.

نتیجه‌گیری

مارگریت یورسونار با تحلیل چگونگی موجودیت من بر اساس الگوی ساختاری اسطوره و بنمایه تاریخی مبتنی بر آموزه‌های نیچه راهی را در جهت شناخت و پرورش "خویشتن خود" گشوده است. هدف کمال آدمی است و این کمال هنگامی مهیا می‌شود که انسان قادر باشد ابعاد مثبت خود را کشف و شکوفا کند. پس بایستی همواره به ارزیابی خود بپردازد و تلاش کند تا خود را بشناسد. از این نظر شناسایی جایگاه انسان محور اصلی این شناخت است که برجسته‌ترین شاخصه آن اصل آفرینش می‌باشد. هنجارهای زمانه چنان بی‌اثر و ناکافی‌اند که انتظار هر تغییری بیهوده به نظر می‌رسد. پس به آفرینش آرمان‌ها و هنجارهای مطلوب خود اقدام می‌کند و رسالتش معنا دادن به زندگی می‌شود و آدمی را از پوچی و بی‌معنایی می‌رهاند. گذر دادن انسان از این سرگردانی نیازمند اراده است تا غایتی را برای انسان تعریف کند. بر این اساس به عقیده یورسونار خودشناسی همان خودسازی است، آفرینش "خود" و ارزش‌های درخور اوست.

چنین تعریفی از هویت انسان، از کنش میان "بودن و شدن"، موجودیت انسان را در "شدن" انسان می‌داند. مقصود شدنی فلسفی است. اراده‌ای هستی‌شناسانه که آدمی آن را صرف شدن خود می‌کند. "شدن" به آن صورت که می‌بایست از پذیرفتن مسئولیت خلق و آفرینش خود آغاز گردد و در تکاپوی این "شدن" درک و آگاهی از خود شکل بگیرد.

Bibliography

- Chehab, May. 2008. « *L'effet, c'est moi* ».in revue-relief.org.
- Delcroix, Simon et Maurice. 1995. *Roman, histoire et mythe dans l'œuvre de Marguerite Yourcenar*. Tours: SIEY.
- Deprez, Bérengère. 1993. *Surhomme hadriannique et surhomme nietzschéen: un pari sur l'humain*. Louvain : Les Lettres romanes.
- Fragment d'Héraclite. 1964 *les Penseurs grecs avant Socrate*. Éditions Garnier: Flammarion.
- Lelong, Armelle. 2001. *Le Parcours mythique de Marguerite Yourcenar: de Feux à Nouvelles orientales*. Paris: L'Harmattan.
- Nietzsche, Frédéric.1902. *Par delà le bien et le mal*, Traduit par Henri Albert. Paris: Mercure de France.
- 1998. *Humain trop humain*. t.2. Paris: Gallimard-folio.
- 1982. *Le Gai savoir*. Paris : Gallimard-folio.
- Poignault, Rémy. (5-7 oct. 2001). *L'écriture de moi dans l'œuvre de Marguerite Yourcenar*, Actes du colloque de Bogota. Clermont – Ferrand : SIEY.
- Vasquez de Parga, Maria José et Poignault, Rémy. 1995. *L'Universalité dans l'œuvre de Marguerite Yourcenar*. Tours: SIEY.
- Yourcenar, Marguerite.1951. *Les Mémoires d'Hadrien*. Paris: Gallimard.
- 1968. *L'Œuvre au Noir*. Paris: Gallimard.
- 1974. *Souvenirs Pieux*. Paris: Gallimard.
- 1980. *Les Yeux ouverts*, Entretiens avec Mathieu Galey. Paris: Le Centurion.
- 1987. *Un homme obscur*. Paris: Gallimard.
- 1966. *Fleuve profonde, sombre rivière*. Paris: Gallimard.